

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۳۸ - سه‌شنبه ۹۴/۱۰/۱۵

نقد و بررسی پاسخ سید خوبی رحمته نسبت به اشکال مرحوم نائینی

حقیقت این است که هم اصل کلام نائینی که دو شق تصور کردند و هم کلام سید خوبی علیه الرحمه که شق دوم را پذیرفت، قابل مناقشه است.

مرحوم نائینی فرمودند که یا قائل می‌شویم احکام شرایع سابقه کلاً منسوخ است و هر چه حکم است حتی مماثل احکام شرایع سابقه، به جعلی حادث پدید آمده است، یا قائل می‌شویم همان احکام شرایع سابقه باقی است و امضاء می‌شود.

باید پرسید که مراد از امضاء چیست؟ آیا این امضاء مثلاً نظیر امضائی است که خداوند متعال نسبت به معاملات دارد که می‌گوییم «احل الله البيع» امضائی است نه تأسیسی یا «تجارة عن تراض» امضائی است. امضاء در این موارد معنایش این نیست که همان احکام عقلاء را ادامه می‌دهد، بلکه معنایش این است که شارع مثل همان حکم را پذیرفته و خودش از این به بعد اعتبار کرده است. امضاء یعنی اعتبار جدید و چیزی در عرض جعل جدید نیست. وقتی می‌گوییم امضاء کرده است یعنی لولا الامضاء، بود و نبود آن شرعاً تفاوتی نداشت. از این به بعد امضاء کرده است یعنی شارع اعتباری مشابه اعتبارهای سابق دارد. هر جا سیره‌ی عقلائی امضاء می‌شود معنایش این است که از آن وقتی که امضاء شد، شارع هم اعتباری مثل اعتبار عقلاء دارد.

اگر بگویید احکام مشابه احکام شرایع سابقه، جعل جدید است، امضاء هم جعل جدید است؛ یعنی اسلام هم اعتباری دارد نظیر آن اعتبارها که اگر نداشت، با آن صورتی که خودش ابتداءً جعل کرده بود و کلاً شرایع سابقه را نسخ کرده بود، تفاوتی نداشت. به هر حال امضاء با جعل جدید هیچ تفاوتی ندارد، لذا اینکه سید خوبی رحمته فرمود ظاهر، شق دوم است، قابل پذیرش نیست؛ چون شق دوم در لباب و در آنچه که موثر در بحث است با شق اول یکی است و هیچ فرقی ندارد.

آری، محقق نائینی رحمته الله می‌توانست این چنین بفرماید که یک احتمال آن است که کل احکام، بعد از پدید آمدن شریعت جدید، از نو اعتبار می‌شوند هر چند سابقه‌ی اعتبار نیز داشته باشند. یک احتمال هم این است که شارع اقدس که در حقیقت ذات مقدس پروردگار است، احکامی را که جعل می‌کند برای کل افراد و کل مکلفین تا صحنه‌ی قیامت جعل می‌کند، الا اینکه بعضی را یا در همان شرایع سابقه یا با شریعت متأخر یا میانه‌ی شریعت متأخر، نسخ می‌کند. آن وقت دیگر نیاز به امضاء ندارد و همان جعلی را که ذات اقدس الهی فرموده، جعل مطلق است و اختصاص به صدورش از این پیامبر یا آن پیامبر ندارد. این شق دوم را اگر شک کردیم ادامه دارد یا ندارد می‌توانیم استصحاب می‌کنیم.

نتیجه آنکه صرف نظر از اشکالی که در بعض صور استصحاب عدم نسخ کردیم، استصحاب احکام شرایع سابقه مانعی ندارد و اظهر هم این است که حکم الهی بر بشریت بلکه اعم از بشریت ثابت است تا زمانی که ذات اقدس الهی آن را الغاء کند، پس می‌توانیم آن را استصحاب کنیم. بله، مواردی استثناء است که حکم مقصور بر امت خاصی می‌باشد.

آیا هر سه قسم نسخ وجود دارد؟

بیان شد نسخ به معنای حقیقی آن که بین بشر رایج است، نسبت به ذات اقدس الهی محال است که حکمی را جعل کند و بعد بیند خطایی کرده و رفع ید از حکم کند؛ زیرا جهل به ساحت اقدس الهی راه ندارد و عدم حکمت هم راه ندارد، پس هر حکمی را که انجام می‌دهد پشیمانی ندارد.

الا اینکه گاهی مصلحت اقتضاء می‌کند که حکم به حسب ظاهر و اعتبار، دائم باشد و هر که آن را می‌بیند تلقی دوام کند، ولی بعد از مدتی احتمال دارد که الغاء شود. یا اینکه ثبوتاً نه اثباتاً، تاریخ انقضاء داشته و مقید بوده تا زمان خاصی و اظهار نشده است و اظهارش بعداً باشد. صورت سوم اینکه حکمی مقید شود به نیامدن حکمی خلاف آن.

احکام هر یک از این سه قسم را از حیث جریان استصحاب بیان کردیم. اما آیا هر سه قسم نسخ وجود دارد و یا نسخ مخصوص یک نوع است؟

به نظر می‌رسد قسم اول و سوم وجود دارد. از بعض آیات استفاده می‌شود که فلان حکم هست الی آن **﴿يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾**^۱؛ تا وقتی که حکم دیگری بیاید، و استصحاب آن نیز به نحوی که بیان شد جاری است.

^۱ النساء / ۱۵ **﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾**

شق اول هم وجود دارد که حکمی هست و بعد الغاء می شود که ظاهرش این است حکم الغاء شده است. اما ثبوت قسم دوم نسخ که حکم مقید بوده و اظهار قید نشده است، مورد تأمل است، گرچه عده ای گفته اند حقیقت نسخ همین است و لیس الا و نسخ را همین گونه معنا کرده اند. اینکه آیا جایی وجود دارد که نسخ را به این معنا بتوانیم تلقی کنیم یا خیر، احتیاج به تتبع و تأمل بیشتر دارد.

اصل مثبت

این بحث بسیار دارای اهمیت و تا اندازه ای پیچیده است. به نظر می آید بعد از اینکه استصحاب را با ادله ی شرعی اثبات کردند یعنی استصحاب را تعبداً اثبات کردند، اول کسی که متعرض عدم حجیت مثبتات اصول شد، جناب کاشف الغطاء علیه الرحمه است و بعد از آن تقریباً همه متابعت کردند، بعضی بیان ایشان را پذیرفتند و بعضی هم در بیان ایشان مناقشه داشتند و بیان دیگری ارائه دادند.

معنای مثبت بودن و فرمایش کاشف الغطاء علیه السلام در نفی حجیت آن

مثبتات یک اصل یعنی این که اگر امری را استصحاب کنیم، آثاری شرعی لهی لوازم عقلیه و عادی لهی آن نیز مترتب شود. مثال رایج و معروفش این است که اگر بعد از چند سال شک در حیات زید سیزده ساله داشته باشیم، استصحاب حیات می کنیم و آثار حیات بر آن مترتب می کنیم، فرضاً اگر واجب النفقه بود باید نفقه اش داده شود، اگر عالمی بود که جایز التقلید است می شود هنوز از او تقلید کرد، ولی اگر ریش داشتن او دارای اثر شرعی بود، نمی توان گفت چون استصحاب حیات او جاریست پس الآن مثلاً هجده ساله شده است و لازمه ی عادی حیات تا هجده سال، انبات لحيه است پس لحيه دارد، پس احکام ذو اللحيه بر آن مترتب است؛ این را نمی توانیم بگوییم.

کاشف الغطاء می گوید^۱ می دانید چرا این را نمی توانیم بگوییم؟

۱. فرائد الأصول، ج ۳، ص ۲۳۶:

[ما استدللّ به صاحب الفصول علی عدم حجّیة الأصل المثبت:]

و قد استدللّ بعض - تبعاً لكاشف الغطاء - علی نفی الأصل المثبت، بتعارض الأصل فی جانب الثابت و المثبت، فكما أنّ الأصل بقاء الأوّل، كذلك الأصل عدم الثانی. قال: و لیس فی أخبار الباب ما يدلّ علی حجّیته بالنسبة إلى ذلك؛ لأنّها مسوقة لتفريع الأحكام الشرعیة، دون العادیة و إن استتبعت أحكاماً شرعیة، انتهى.

✓ كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - القديمة)، ص ۳۵:

چون همیشه نفس این انبات لحيه مسبوق به عدم است. همان طوری که با استصحاب حیات زید، حیاتش را تا پنج سال دیگر استصحاب می کنیم، می توانیم انبات لحيه اش را هم از حیث این که مسبوق به عدم بوده استصحاب کنیم و بگوئیم پنج سال پیش لحيه اش انبات نشده بود پس الان هم انبات نشده و دائماً استصحاب حیات که لازمه اش انبات لحيه است با استصحاب عدم انبات لحيه معارض است. از این جهت است که مثبتات استصحاب حجت نیست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

البحث الخامس و الثلاثون فی أصل البراءة و حجیته مقطوع بها فإن تكلیف كل مطاع من سید أو ولی أو شارع علی وجه الإيجاب أو الندب أو الحرمة و الكراهة الأصل براءة الذمة منه حتى يقوم شاهد علی شغلها أو يستلزم تصرفا یحتمل فی نظره منعه و أصل الإباحة و الطهارة و إن كانا أصلین فی أنفسهما لكنهما یرجعان إلى أصل البراءة و بعد ثبوت الشغل ینعكس الحال و یلزم الاحتیاط بالإتیان بكل ما یحتمل توقف البراءة علیه و هذا الأصل لا یعارض قاعدة و إلا لانهدمت أكثر القواعد و لا دلیلا عاما و لا خاصا لأنه مشروط بعدم الدلیل و كذا الاستصحاب و هو الحكم باستمرار ما كان إلى أن یعلم زواله فإن مجاری العادات فی الشرعیات و غیر الشرعیات علی العمل به و طلب الدلیل علی رفع ما ثبت و ثبوت ما انتفی مضافا إلى دلالة الأخبار علیه فی مقامات عديدة كما لا یخفی علی المتتبع من غیر فرق بین ما أصل وجوده مقتضى للبقاء و غیره و لا یختلف الحال باختلاف الأقوال فی أن الأکوان باقية أو لا محتاجة إلى المؤثر أو لا و حجیته مشروطة بعدم الدلیل فلا یعارض دلیلا من كتاب أو سنة أو إجماع عاما أو خاصا فلا یستصحب حكم التمام الثابت للمسافر لبعض العوارض بعد زوالها و لا حكم القصر الثابت فی الحضر كالأخاویف و بعد زوالها و لا حكم الخيار إذا ثبت لسبب فی عقد لازم فزال السبب و لا حكم اللزوم إذا عرض فی أوقات الخيار لسبب فارتفع السبب و هكذا لأن عموم الحضر و السفر و اللزوم و الخيار و نحوها حاکمة علی الاستصحاب و لا یعارض قاعدة و الاستصحابان یتعارضان و ینبئ علی الراجع إن كان و إلا كانا متساقتین إن كانا فی الرتبة متساویین و لا یعارض بقاء المستصحب أصالة عدم ما یتبعه من الحوادث اللاحقة له فإن ثبوت العلة و المؤثر و لو بطریق الاستصحاب قاض بثبوت الأثر و المعلول و لو جعل ذلك معارضا لم یبق فی البین استصحاب یعمل علیه و أما ما كان مستقلا فی نفسه كأصالة عدم إصابة الرطوبة للنجاسة المعارضة لأصل بقائها فثبت الإصابة و أصالة عدم وصول الماء إلى المحل المغسول أو رطوبته إلى المحل الممسوح المعارضة لأصالة عدم الحجب أو عدم الحاجب و أصالة عدم المانع عن إصابة النجاسة الملقاة فی المسجد لأصالة عدم الحاجب و عدم وجود شخص غیر زید فی الدار لأصالة عدم قتل زید فلا عمل علی الأصل فیہ و أما ما كان من التوابع كعصمة الماء التابعة لبقاء الكرية أو الاتصال بالمادة أو تقاطر المطر و نجاسته التابعة لعدمها و نجاسة الكافر التابعة لبقاء الكفر و بقاء حكم المتنفس و فینجس و عدم التذكية فینجس الماء إلى غیر ذلك فإنها تثبت لها توابعها الشرعیة لأن الثابت شرعا كالثابت عقلا و الأحكام من التوابع بخلاف توابع الموضوعات الاتفاقية لأن مقتضى الظاهر من الأدلة جرى الاستصحاب فی التوابع و المتبوعات مطلقا فتحصل المعارضة (-) ح-) إلا فیما قام الدلیل علی إلغاء الأصل فیہ و یتسرى الاستصحاب إلى كل قطعی الثبوت أو ظنیته بطریق شرعی من موضوع أو حكم عقلیین أو عادیین أو شرعیین مأخوذین من عقل أو كتاب أو سنة أو إجماع و لو لم یبق علمه بالیقین السابق مع علمه بأنه كان عالما فلا یخلو إما أن ینسی طریق علمه السابق أو یدكره و یتردد فی قابلیته لإفادة العلم أو یعلم عدم قابلیته و الأقوی جرى الاستصحاب فی القسمین الأولین خاصة و أما ما وقع منه من العمل فیحكم بصحته ما لم یعلم بعدم قابلیته مقتضى علمه و لو كان الحكم الثابت أولا بطریق ظنی و جرى الحكم الظاهری فزال الظهور بنی علی صحة ما تقدم من العمل سواء كان عن اجتهاد أو تقلید و لو حصل القطع بخلافه أعاد ما فات.